

فرااخلاق، استدلال پرسش گشوده، و اکسپرسیویسم

مهدی باقری^۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۴/۳۰

دانشجوی دکتری فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف

تاریخ تأیید: ۹۵/۰۷/۲۷

ابراهیم آزادگان^۲

استاد دانشگاه صنعتی شریف

چکیده

استدلال پرسش گشوده یکی از خاستگاه‌های فرااخلاق به شمار می‌آید. مور، با پیش نهادن این استدلال، نظریه‌های فرااخلاقی بیش از خود را یک سره مغالطه‌آمیز معرفی کرد. اگر چه استدلال وی با انتقادهای بسیاری روبرو شد، پاره‌ای از فیلسوفان آن را واجد نکته مهمی دانستند که به درستی بیان نشده است. در این چارچوب، ریتون، گیبارد، و داروال (۱۹۹۲) کوشیدند تا استدلال مور را به گونه‌ای بازسازی کنند که از انتقادهای یاد شده رهایی یابد. ایشان معتقدند که اکسپرسیویسم تنها نظریه فرااخلاق است که در دامنه نسخه اخیر از استدلال پرسش گشوده جای نمی‌گیرد. هدف نوشتار پیش روی، آشکار نمودن نادرستی این ادعا است. به بیان دقیق‌تر، در پی آنیم تا نشان دهیم که اکسپرسیویسم تنها نظریه رهیده از نسخه جدید استدلال پرسش گشوده نیست. در این راستا، نخست جغرافیای رویکردهای موجود در فرااخلاق را تبیین می‌کنیم. در گام بعد، استدلال پرسش گشوده و نسخه اصلاح شده آن را ارائه می‌دهیم. سپس، ضمن توضیح محدودیت نسخه اصلاح شده، نسخه جدید این استدلال را بیان می‌کنیم. در مرحله بعد، نشان می‌دهیم که برخلاف ادعای اقامه کنندگان استدلال جدید، اکسپرسیویسم تنها رویکرد رهیده از این نسخه نیست. به طور مشخص، این واکاوی آشکار خواهد نمود که هیچ یک از دو نسخه اصلاح شده و جدید نمی‌توانند به تنهایی همه بدیل‌های اکسپرسیویسم را رد کنند. در پی آن، مشخص خواهد شد که این مهم تنها با بکارگیری هم زمان هر دو نسخه استدلال پرسش گشوده میسر می‌شود.

واژگان کلیدی: فرااخلاق^۳، اکسپرسیویسم^۴، استدلال پرسش گشوده^۵

مقدمه

استدلال پرسش گشوده^۶ یکی از مسائل مهم در فرااخلاق به شمار می‌آید. این استدلال،

«نویسنده مسئول»

1. Email: mehdibagheri64@gmail.com

2. Email: ebrahimzadegan@gmail.com

3. meta-ethics

4. expressivism

5. open question argument

6. open question argument

نخستین بار از جانب مور^۱ (۱۹۰۳) ارائه شد. از بدو طرح استدلال یاد شده، بحث‌های بسیاری در باب اعتبار و دامنه شمول آن به میان آمده است. مور معتقد بود استدلال پرسش گشوده تمام نظریه‌های فرااخلاقی، به جز خوانشی از ناطبایی‌گرایی^۲ که از سوی وی مطرح شده است، به چالش می‌کشد. در نظر وی، تمام نظریه‌های فرااخلاقی ارائه شده، از مغالطه‌ای که او مغالطه طبیعت‌گرایی^۳ می‌نامد، رنج می‌برند. سال‌هاست روشن شده است که مور هیچ مغالطه‌ای کشف نکرده است. بعدها، نسخه‌های متفاوتی از استدلال پرسش گشوده عرضه شدند. میزان و نوع چالشی که این استدلال، برای نظریات فرااخلاقی ایجاد می‌کند، بسته به این که چه خوانشی از استدلال را مد نظر قرار دهیم، متفاوت است. در آنچه در زیر می‌آید، ابتدا به اختصار، نظریات فرااخلاقی مختلف را از نظر می‌گذرانیم. سپس، سه نسخه مختلف از استدلال پرسش گشوده را بررسی می‌کنیم. نسخه اول را نسخه قدیم می‌نامیم که همان نسخه اولیه‌ای است که توسط مور ارائه شد. سپس، انتقادات وارد شده به این نسخه را واکاوی می‌کنیم و نسخه اصلاح شده آن را ارائه می‌دهیم. هر چند، نسخه اصلاح شده از اتهام مصادره به مطلوب بودن که متوجه نسخه قدیم است، می‌رهد، دایره شمول آن محدودتر از آن چیزی است که مور تصور می‌کرد. در مرحله بعد، دایره شمول این قرائت را مشخص می‌کنیم؛ به این معنی که روشن می‌کنیم چه نظریات فرااخلاقی از تیررس این استدلال بیرون می‌مانند. سپس، نسخه سوم استدلال پرسش گشوده را پیش می‌نهیم و آن را استدلال جدید می‌نامیم. استدلال جدید، بعدها توسط ریلتون، گیبارد و داروال (۱۹۹۲) ارائه شد. ایشان معتقدند که این نسخه، تمام نظریات فرااخلاقی به جز اکسپرسیویسم را به چالش می‌کشد؛ با این حال، این نظریات را به مغالطه محکوم نمی‌کند و تنها بار تبیینی سنگینی بر دوش آن‌ها می‌نهد. با توضیحی کوتاه در باب اکسپرسیویسم، درباره چستی این بار تبیینی سخن خواهیم گفت. در پایان، ادعا می‌کنیم که برخلاف ادعای این سه فیلسوف، اکسپرسیویسم تنها رهیده از نسخه جدید استدلال پرسش گشوده نیست و هیچ‌یک از دو نسخه استدلال به تنهایی قادر نیست تمام بدیل‌های اکسپرسیویسم را به چالش بکشد. با این وجود، هنوز به نظر می‌رسد راهی وجود دارد که بر طبق آن اکسپرسیویسم می‌تواند تنها نظریه‌ای باشد که از این استدلال سود می‌برد. اگر دو استدلال پرسش گشوده اصلاح شده و جدید را استدلالات معتبری بدانیم، هر یک از این استدلالات گروه خاصی از رقبای

1. G.E. Moore
 2. non-naturalism
 3. naturalistic fallacy

اکسپرسیویسم را رد می‌کنند. با بکارگیری همزمان هر دو استدلال، اکسپرسیویسم تنها نظریه اخلاقی خواهد بود که در تیررس آن‌ها قرار نمی‌گیرد.

برای نیل به آنچه در بالا گفته شد، ابتدا در بخش ۲، حوزه فرااخلاق را به طور خلاصه مرور می‌کنیم. در بخش ۳، نظریات فرااخلاقی را به اختصار توضیح داده و دسته‌بندی می‌کنیم. سپس، در بخش ۴، استدلال پرسش گشوده و انتقادات وارد شده به آن را بررسی می‌کنیم و به نسخه اصلاح شده می‌رسیم. اشکالات نسخه اصلاح شده را بیان می‌کنیم. سپس نسخه جدید را توضیح می‌دهیم. در بخش ۵، به محدودیت‌های نسخه جدید می‌پردازیم. نشان می‌دهیم که این نسخه نیز جامعیت مد نظر ارائه‌کنندگان آن را ندارد. جامعیت مورد نظر، تنها با بکارگیری همزمان هر دو استدلال حاصل می‌شود؛ به این معنی که در مرحله اول، تمام نظریات اخلاقی را به یکی از استدلال‌ات عرضه می‌کنیم. تعدادی از بدیل‌های اکسپرسیویسم به وسیله اولین استدلال کنار می‌روند. در مرحله بعد، به وسیله استدلال دوم دیگر بدیل‌ها نیز به چالش کشیده می‌شوند تا اکسپرسیویسم تنها نظریه رهیده از استدلال پرسش گشوده باشد.

۱- فرااخلاق

در زندگی روزمره بسیار پیش می‌آید که در باب درستی یا نادرستی اعدام، کار کودکان، غیبت، دزدی، قتل و هزاران مورد مشابه دیگر بیندیشیم و احکامی اخلاقی در باب هر یک صادر کنیم. این احکام اخلاقی ویژگی‌های خاصی دارند. مثلاً، وقتی می‌گوییم «قتل نادرست است» به هیچ‌وجه منظورمان این نیست که از نظر ما یا مردم شهر ما یا کشور ما این امر نادرست است و دیگران می‌توانند طبق نظر خودشان رفتار کنند و قتل را امر پسندیده‌ای بدانند. وقتی می‌گوییم قتل نادرست است، در واقع معتقدیم فارغ از اینکه گروهی قتل را امر پسندیده‌ای می‌دانند یا نه، قتل، عمل پسندیده یا درستی نیست. ممکن است متوجه شده باشیم که جدیت ما در این آراء اخلاقی کمتر از جدیتمان در مورد نظریات علمی مان نیست. وقتی می‌گوییم «زمین گرد است» معتقدیم فارغ از اینکه دیگران چه می‌اندیشند زمین گرد است و اگر دیگران غیر از این می‌اندیشند اشتباه می‌کنند. برای درستی نظریاتمان در علم، دیگران را به طبیعت و شواهد طبیعی ارجاع می‌دهیم، ولی برای نشان دادن درستی احکام اخلاقیمان چه باید بکنیم؟ آیا می‌توانیم با شواهد موجود در طبیعت، درستی گزاره‌های اخلاقیمان را نشان دهیم؟ یا اینکه باید دست به دامن دین یا مابعدالطبیعه یا وجدان شویم؟ اگر یافتن ما به آراء خارجی احکام اخلاقیمان

ساده نباشد، شاید این فکر به ذهنمان خطور کند که به رغم پافشاری مشابه ما بر درستی گزاره‌های اخلاقی و علمی، این دو حوزه چندان که در بادی امر به نظر می‌رسد، به هم شبیه نیستند. در اوایل قرن بیستم متمرکز شدن بر مباحثی از این دست باعث به وجود آمدن حوزه‌ای فراخ در فلسفه اخلاق شده است. بسیاری کتاب‌مبانی اخلاق^۱ جی.ای. مور^۲ را آغازگر حوزه‌ای می‌دانند که اینک آن را حوزه فرااخلاق می‌نامیم. برای درک بهتر حوزه فرااخلاق بهتر است نظریات فرااخلاقی را با اخلاق^۳ به تقابل بنشانیم.^۴

بسیار پیش می‌آید که بین ما و دیگران بحثی در باب درستی یا نادرستی عملی خاص درگیرد. فرض کنید در باب این امر می‌اندیشیم که آیا کمک به زندانیان و رهایی آن‌ها از زندان درست یا نه؟ آیا جلوگیری از کار کودکان به لحاظ اخلاقی قابل دفاع است یا نه؟ آیا مجازات اعدام باید در جامعه ما جاری باشد یا خیر؟ آیا کمک نکردن به زلزله‌زدگان به لحاظ اخلاقی درست است یا نه؟ آیا سقط جنین به لحاظ اخلاقی پذیرفتنی است یا خیر؟ بحث برای به نتیجه رسیدن در باب عملی خاص بحث در حوزه اخلاق است. حال بیاییم از منظری دیگری به سؤالات فوق نگاه کنیم. درستی یا نادرستی یک عمل اخلاقی به چه معناست؟ آیا به مانند صدق و کذب گزاره‌های توصیفی و علمی، این درستی و نادرستی این جملات ربط و نسبتی با چگونگی جهان خارج دارد؟ آیا همان طور که گزاره‌های علمی به واسطه وجود صدق‌سازی^۵ در جهان خارج، صادق و به واسطه عدم وجود آن صدق‌ساز کاذبند، جملات اخلاقی نیز مطابقی در جهان خارج برای درستی یا نادرستی دارند؟ اگر جواب مثبت است، آن درست‌ساز چیست؟ چه ربط و نسبتی بین درستی و نادرستی در اخلاق با صدق و کذب در علم و جملات توصیفی وجود دارد؟ معنای درستی و نادرستی اخلاقی چیست؟ وقتی عملی را خوب می‌نامیم مرادمان چیست؟ آیا امر واقع اخلاقی مستقل از ما وجود دارد؟ آیا چیزی به نام معرفت اخلاقی وجود دارد؟ چه ربط و نسبتی بین باور به یک اصل اخلاقی و تحریک به عمل وجود دارد؟ این منظر دوم را منظر

1. Principia Ethica

2. G.E. Moore

3. ethics

۴. در این نوشتار وقتی می‌گوییم حوزه اخلاق منظورمان هر گونه بحث، استدلال یا ادعایی است که به گونه‌ای با خوبی یا بدی، درستی یا نادرستی اخلاقی مرتبط است. حوزه اخلاق را به دو بخش اخلاق و فلسفه اخلاق تقسیم می‌کنیم. و فلسفه اخلاق را نیز به دو بخش نظریه‌های اخلاقی و فرااخلاق تقسیم می‌کنیم. در ادامه سعی می‌کنیم تفاوت فرااخلاق با اخلاق و نظریه‌های اخلاقی را در حوزه اخلاق بیان کنیم.

5. truth-maker

فرااخلاقی می‌نامیم. الکساندر میلر^۱ (۲۰۰۳) سؤالات مهم حوزه فرااخلاق را به طور کلی به سؤالات معناشناسانه^۲، هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، و سؤالاتی در باب روانشناسی اخلاق^۳ (سؤال در باب ربط باور اخلاقی و انگیزه به عمل سؤالی در این باب است) تقسیم می‌کند که می‌توان نمونه‌هایی از هر یک را در بین سؤالات بالا یافت (Miller, 2003: 2).

۱-۱- فرااخلاق، شناختی‌گرایی^۴ و ناشناختی‌گرایی^۵

نظریات فرااخلاقی به طور کلی به دو گروه نظریات شناختی‌گرایانه و ناشناختی‌گرایانه تقسیم می‌شوند. یک حکم اخلاقی خاص را در نظر بگیرید؛ مثلاً این حکم که «قتل به لحاظ اخلاقی نادرست است». برخی فیلسوفان که آن‌ها را شناختی‌گرا می‌نامیم، معتقدند که این حکم در واقع توصیف‌گر جهان خارج است و بسته به آنچه در جهان خارج می‌گذرد می‌تواند صادق و یا کاذب باشد. در واقع شناختی‌گرایان معتقدند که احکام اخلاقی ما قابلیت صدق و کذب دارند. آن‌ها معتقدند همان طور که جمله «زمین گرد است» صادق است، اگر و فقط اگر در عالم خارج زمین دارای خاصه گردی باشد، «قتل به لحاظ اخلاقی نادرست است» نیز صادق است اگر و فقط اگر در عالم خارج واقعا عمل قتل دارای خاصه نادرستی باشد. در واقع، آن‌ها معتقدند که حکم کردن به درستی یا نادرستی اخلاقی، با توجه به چگونگی جهان صورت می‌پذیرد. یعنی مثلاً در باب نادرستی عمل دزدی اگر در جهان خاصه‌ای به اسم نادرستی وجود داشته باشد که دزدی آن را داراست دزدی عملی نادرست است جمله‌ای صادق است وگرنه این جمله را کاذب می‌شمارند. اختلاف نظر شناختی‌گرایان با هم، در باب چیستی ما به ازاء خارجی این ویژگی‌ها است که باعث به وجود آمدن نظریه‌های مختلف شناختی‌گرایانه شده است.^۶ از سوی دیگر، ناشناختی‌گرایی معتقد است که احکام اخلاقی چیزی درباره جهان خارج به ما نمی‌گویند. در واقع

1. Miller

2. meaning

3. moral psychology

4. cognitivism

5. non-cognitivism

6. property

۷. البته باید ذکر کنیم که گروهی از شناختی‌گرایان که به طرفداران نظریه خطا معروف هستند معتقدند در

باب احکام اخلاقی باید با توجه به چگونگی جهان حکم کرد ولی از آنجا که چیزی به اسم درستی یا نادرستی

اخلاقی در جهان وجود ندارد، جملات اخلاقی یکسره کاذبند. برای آگاهی بیشتر در باب نظریات شناختی‌گرایانه

نک: (Wiggins, 1991).

این احکام نقش دیگری غیر از توصیف جهان در زبان ما بازی می‌کنند. اینان معتقدند که احکام اخلاقی قابلیت صدق و کذب ندارند. به عنوان مثال، آن‌ها معتقدند که احکام اخلاقی جملات خبری نیستند. می‌توانیم احکام اخلاقی را بیانگر حالت ذهنی‌ای غیر از باور، بدانیم. این احکام همچون باورهای ما نیستند که بازنماینده جهان خارج باشند، بلکه بیانگر حالت‌های ذهنی^۱ غیر معرفتی یا غیرشناختی مانند حالت ذهنی خواسته^۲ و یا عاطفه^۳ هستند. خواسته‌ها و عواطف قابلیت صدق و کذب ندارند.^۴

همان طور که پیش‌تر گفته شد سؤالات هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه^۵ سؤالات اساسی فرااخلاق هستند. در واقع، مسئله اساسی در فرااخلاق هستی و چیستی امور واقع اخلاقی (مسئله هستی‌شناسی) و چگونگی دسترسی معرفتی به آن‌ها (مسئله معرفت‌شناسی) است. باید ببینیم شناختی‌گرایان چگونه به این سؤالات پاسخ می‌دهند.

نظریات شناختی‌گرایانه را به طور کلی به دو قسم طبیعی‌گرایانه^۶ و ناطبیعی‌گرایانه^۷ تقسیم می‌کنیم.^۸ ناطبیعی‌گرایان که معروف‌ترین آن‌ها فیلسوف انگلیسی جی. ای. مور است

1. mental state

2. desire

3. emotion

۴. در مورد حالت‌های ذهنی خواسته مانند ۴ باید دو چیز را از هم جدا کنیم. اینکه جمله «من می‌خواهم آب بنوشم» یا صادق است یا کاذب و به این بستگی دارد که واقعاً من چنین خواهش‌های دارم یا نه (در واقع این جمله درباره جهان خارج است). ناشناختی‌گرا ضمن پذیرش این امر، می‌گوید که خواست آب به خودی خود چیزی نیست که صادق یا کاذب باشد؛ در یک زمان خاص برخی این خواسته را دارند و برخی ندارند. اگر در یک زمان، من خواسته‌ام نوشیدن آب باشد اما شما نخواهید آب بنوشید این سخن بی‌معنی است که بگویم خواسته من صادق است و خواسته شما کاذب. خواسته‌ها صادق و کذب‌بردار نیستند. ناشناختی‌گرا معتقد است که به این معنای دوم احکام اخلاقی قابلیت صدق و کذب ندارند. در ضمن برای آگاهی بیشتر در باب ناشناختی‌گرایی نک: (Schroeder, 2010).

5. epistemological and ontological questions

6. naturalistic

7. non-naturalistic

۸. دسته‌بندی نظریات شناختی‌گرایانه که در ادامه می‌آید برگرفته از نمودار درختی مبسوطی است که میلر در پایان فصل اول کتاب خود آورده است. برای مشاهده تقسیم‌بندی کامل و نمودار مورد نظر (نک: 8: Miller, 2003). در این تقسیم‌بندی از نظریه خطا صرف‌نظر کرده‌ایم. نظریه خطا نظریه‌ای شناخت‌شناسانه است که نه طبیعی‌گرایانه است و نه ناطبیعی‌گرایانه. البته این نظریه به یک معنا طبیعی‌گرایانه است و به یک معنا نیست. به این معنا که مرجع جملات اخلاقی را طبیعی می‌داند یا ناطبیعی نه طبیعی‌گرایانه است و نه ناطبیعی‌گرایانه. ولی از این لحاظ که به چیزی ناطبیعی برای تبیین جهان متوسل نمی‌شود، با نظریه‌های طبیعی‌گرایانه

معتقدند که امور واقع اخلاقی‌ای وجود دارند که از جنس امور واقع طبیعی که با حس درک می‌شوند، نیستند و ما قوه‌ای به نام شهود^۱ داریم که می‌توانیم به وسیله آن به این امور واقع اخلاقی معرفت پیدا کنیم. ناطبئی‌گرایان به دو گروه ناطبئی‌گرایان تحویل‌گرا^۲ و ناطبئی‌گرایان ناتحویل‌گرا^۳ تقسیم می‌شوند. تحویل‌گرایان ناطبئی‌گرا گروهی از فلاسفه هستند که معتقدند «خوب بودن» را می‌توان به یک خاصه ناطبئی فرو کاست یا تحویل داد. به عنوان مثال، می‌توانیم بگوییم خوب بودن یعنی «آنچه خدا مجاز می‌شمارد». ناطبئی‌گرایان ناتحویل‌گرا - که مور نیز با آن‌ها هم رأی است - معتقدند که خوبی یک خاصه ناطبئی بسیط^۴ غیرقابل تعریف^۵ است و قابل تحویل به هیچ خاصه دیگری نیست.^۶

از سوی دیگر، ناطبئی‌گرایان شناختی‌گرا معتقدند که اگر تفسیر درستی از امر واقع اخلاقی ارائه دهیم، به راحتی می‌توانیم آن را در جهان طبیعی مان جای دهیم و به هیچ قوه شهودی نیازمند نمی‌شویم که بعدها تبیین کردن آن نظریه ما را با مشکل مواجه کند (Railton, 1986). اگر امور واقع اخلاقی مانند دیگر امور واقع طبیعی باشد، چگونگی دسترسی به آن‌ها اصولاً^۷ نباید برای ما مشکل آفرین باشد. همان‌گونه که دیگر امور واقع طبیعی را می‌شناسیم، می‌توانیم به شناخت امور واقع اخلاقی نیز نائل شویم. ناطبئی‌گرا معتقد است که یک حکم اخلاقی با توجه به وضعیت امور طبیعی صادق یا کاذب است. اما مرادمان از وضعیت امور طبیعی^۸ چیست؟ در اینجا منظورمان همان چیزی است که مد نظر مور بود: «وقتی می‌گوییم طبیعت یا طبیعی منظورم همه آن چیزهایی است که موضوع علوم تجربی هستند» (Moore, Principia ethica, [1903]1993: 92).

پس یک خاصه طبیعی، ویژگی یا خاصه‌ای است که در یکی از علوم تجربی ظاهر

(Naturalism) سازگار است و در صورت درستی خدمتی طبیعی‌گرایانه انجام داده است.

1. intuition
2. reductionist
3. non-reductionist
4. simple
5. unanalysable

۶. در بخش بعد آنجا که در باب استدلال پرسش گشوده صحبت می‌کنیم به اهمیت این تفاوت پی می‌بریم و می‌بینیم که چرا تفاوت بین این گروه تحویل‌گرا و ناتحویل‌گرا در فرااخلاق دارای اهمیت فراوانی است. در این نوشتار تحویل و تحلیل هم‌معنا در نظر گرفته شده‌اند و همواره منظورمان به معنای دقیق کلمه تحلیل می‌باشد.

7. in principle
8. state of affair

می‌شود. به عنوان مثال، خاصه «به بار آوردن بیشترین خوشبختی برای بیشترین تعداد افراد» یک خاصه طبیعی است. به عنوان مثالی دیگر، می‌توان از خاصه «حفاظت از نوع بشر» به عنوان یک خاصه طبیعی نام برد. اگر ادعا کنیم خوب بودن عبارت است از حفاظت از نوع بشر، این سخن به این معنی است که وقتی می‌گوییم «چیزی خوب است» این را بیان کرده‌ایم که آن چیز به حفظ نوع بشر کمک می‌کند. دقیقاً به مانند ناطیعی‌گرایان، طبیعی‌گرایان نیز به دو گروه تحویل‌گرایان^۱ و ناتحویل‌گرایان^۲ تقسیم می‌شوند. طبیعی‌گرایان سنتی غالباً تحویل‌گرا بودند. تحویل‌گرایان معتقدند که خاصه‌های اخلاقی به لحاظ مفهومی به خاصه و ویژگی‌های دیگری که موضوع علوم طبیعی هستند، قابل تحویلند. برای مثال، اگر کسی «خوب بودن» را معادل خاصه «به بار آوردن بیشترین خوشبختی برای بیشترین تعداد افراد» می‌داند در واقع یک تحویل‌گراست، چرا که خوبی را با یک خاصه طبیعی معادل می‌گیرد. اما گروهی که به آن‌ها ناتحویل‌گرا می‌گوییم معتقدند که مفهوم خوبی قابل فروکاهش و تحویل به دیگر مفاهیم طبیعی نیست. از نظر اینان خوبی مفهومی یا کلمه‌ای غیرقابل تعریف است، اما معتقدند این تعریف‌ناپذیری ویژگی کلمه خوبی است ولی یک کلمه غیرقابل تعریف می‌تواند نام یک خاصه طبیعی مرکب^۳ باشد.^۴

در اوایل قرن بیستم جی.ای. مور استدلالی در کتابش، مبانی اخلاق، ارائه کرد که تمام حوزه فرااخلاق را تحت تأثیر قرار داد، تا آنجا که بسیاری معتقدند فرااخلاق به عنوان حوزه‌ای مستقل با این کتاب و با این استدلال شروع شده است.^۵

در آنچه در زیر می‌آید، سه خوانش از این استدلال را بیان می‌کنیم. خوانش اول خوانش سنتی یا همان خوانش خود مور است. با اندکی تغییر به خوانش دوم می‌رسیم و توضیح می‌دهیم که این خوانش، در بهترین حالت فقط نظریات فرااخلاقی تحویل‌گرایانه را به چالش می‌کشد. سپس خوانش سوم را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این خوانش توسط ریلتون، گیبارد و داروال ارائه شد تا هم مشکلات خوانش قدیم را حل کند و هم دایره شمول آن را وسیع‌تر کند.

1. reductionist

2. non-reductionist

3. complex

۴. از جمله حامیان این تفکر می‌توان به Harman (1975, 1977), Brandt (1979), Lewis (1989), Jackson and Pettit (1995) اشاره کرد.

۵. گیبارد، ریلتون و داروال در مقاله معروف خود به سال ۱۹۹۲ از جمله کسانی هستند که شروع فرااخلاق به عنوان حوزه‌ای مستقل را مدیون مور می‌دانند. نک: (Darwall, Gibbard, and Railton, (1992): 115).

اکسپرسیویسم یکی از نظریات ناشناخت‌گرایانه حوزه فرااخلاق است. ریلتون، گیبارد و داروال معتقدند شکل جدید استدلال پرسش گشوده، اکسپرسیویسم را به عنوان تنها نظریه‌ای که با این استدلال دچار چالش نمی‌شود، دست نخورده باقی می‌گذارد در حالی که دیگر نظریات باید اصلاحات یا تغییراتی در خود ایجاد کنند تا از این چالش رها شوند. در ادامه، نشان می‌دهیم که - برخلاف آنچه این سه نفر عنوان کرده‌اند - نظریه فرااخلاقی دیگری وجود دارد که استدلال جدید برای آن نظریه نیز چالشی به وجود نمی‌آورد. در پایان، نتیجه می‌گیریم که اگر بخواهیم اکسپرسیویسم تنها نسخه‌ای باشد که استدلال را بدون مواجه شدن با چالش و با تبیینی ساده پشت سر بگذارد، باید ترکیبی از هر دو نسخه دوم و سوم به کار بگیریم.

۲- استدلال پرسش گشوده و اکسپرسیویسم^۱

در این بخش به توضیح استدلال پرسش گشوده و رابطه آن با نظریات فرااخلاقی پیش گفته و یک نظریه فرااخلاقی دیگر به نام اکسپرسیویسم می‌پردازیم. صحبت در باب اکسپرسیویسم را به تعویق می‌اندازیم. برای فهم این بخش، صرفاً کافی است بدانیم اکسپرسیویسم یک نظریه ناشناختی‌گرا در فرااخلاق است که خوبی یا بدی اخلاقی را غیرقابل تعریف می‌داند.

از دو منظر می‌توان به استدلال پرسش گشوده نگریست: یکی از منظر مور و دیگری از منظر فیلسوفان بعد از مور. منظور از منظر مور، شکل اولیه این استدلال است که توسط مور بیان شد. همان طور که در ادامه می‌بینیم، استدلال قدیم از دو مشکل رنج می‌برد. اول اینکه این استدلال به گونه‌ای که مور آن را ارائه کرد، مصادره به مطلوب است. البته این مشکل را می‌توان با اصلاحی جزئی برطرف نمود. ولی مشکل دیگر استدلال پرسش گشوده مور این است که جامعیت مد نظر مور را دارا نیست. در ادامه به این دو مورد اشاره می‌کنیم، و منظور از نسخه جدید همان نسخه‌ای است که به وسیله داروال^۲، گیبارد^۳ و ریلتون^۴ (۱۹۹۲) بیان می‌شود و اینک نیز به لحاظ فلسفی در فرااخلاق بسیار مورد توجه است. در هر دو شکل آن، اکسپرسیویسم نه تنها از این استدلال آسیبی نمی‌بیند بلکه می‌تواند از آن به سود خود بهره برد. اما این فیلسوفان معتقدند که ناشناختی‌گرایی و یا به عبارت دیگر، اکسپرسیویسم

1. Expressivism
2. Stephen Darwall
3. Allan Gibbard
4. Peter Railton

تنها نظریه‌ای است که با استدلال پرسش گشوده به چالش کشیده نمی‌شود. به این ادعا نیز در ادامه می‌پردازیم و نشان می‌دهیم تنها در صورتی اکسپرسیویسم تنها نظریه‌ای است که از استدلال پرسش گشوده بدون چالش عبور می‌کند که ترکیبی از هر دو نسخه را در نظر بگیریم. در واقع ادعا این است که نظریات دیگری در کنار اکسپرسیویسم، وجود دارند که با استدلال اول به تنهایی یا استدلال دوم به تنهایی به چالش کشیده نمی‌شوند. فقط در صورتی که هر دو استدلال را با هم معتبر بدانیم و به کار ببریم، تنها بازمانده اکسپرسیویسم خواهد بود.

مور بر این گمان بود که در شکل اولیه استدلال پرسش گشوده نشان داده است «خوبی» و دیگر ویژگی‌های اخلاقی غیرقابل تعریف هستند و می‌افزود که تمام فیلسوفان پیش از او در نظریات فلسفی خود در باب اخلاق سعی در تعریف ویژگی‌های اخلاقی داشته‌اند و به همین سبب همه آن‌ها بر خطا بوده‌اند.

در واقع مور استدلال مور با تحلیل‌گرایی در اخلاق چه از نوع طبیعی چه از نوع ناطبعی مخالف بود و استدلال پرسش گشوده خود را به عنوان چرایی مخالفتش اقامه می‌کرد (Moore, ([1903] 1993) P: 91). برای روشن شدن منظور مور یک ویژگی طبیعی و یک ویژگی ناطبعی را در نظر می‌گیریم و سعی می‌کنیم ببینیم استدلال پرسش گشوده چگونه با آن‌ها درمی‌افتد. فرض کنیم کسی ادعا کند که وقتی می‌گوییم کاری یا عملی خوب است همواره معنای سخنان این است که آن کار یا عمل لذت‌بخش است. مور در اینجا بلافاصله ما را با یک سؤال به چالش می‌کشد: آیا «عمل لذت‌آور بد» یک ترکیب خود متناقض است؟ مور مدعی است از آنجایی که چنین ترکیبی برای ما کاربران زبان خود متناقض نیست، پس خوبی و لذت نمی‌توانند معادل باشند. وقتی می‌گوییم مثلث شکلی است که سه ضلع دارد، ترکیب مثلثی که سه ضلع ندارد برای ما خود متناقض است. اگر تعریف مثلث را بدانیم سؤالمان، سؤال درستی، یا با عبارات مور، پرسشی گشوده نیست. حال آنکه در باب خوبی و لذت پرسش کاملاً پرسشی گشوده است. حال فرض کنیم خوبی را معادل یک ویژگی ناطبعی بگیریم: خوب بودن چیزی یعنی مجاز شمردن آن به وسیله خدا. پرسش گشوده مور: آیا هر عملی خدا مجاز بشمارد، خوب است؟ البته که پاسخ این سؤال از نظر مؤمنان مثبت است ولی نکته مور اینجاست که سؤال کاملاً بجاست. این سؤال به مانند سؤال «آیا هر مجردی بدون همسر است؟» نیست که فرد با دانستن معنای مجرد و بی‌همسر سؤالش را پس بگیرد. مور چنین نتیجه می‌گیرد که به جای این

ویژگی‌های طبیعی یا ناطبعی هر چیز دیگری قرار دهیم، قضیه از همین قرار است و در نتیجه تحلیل‌گرایی در فرااخلاق پذیرفتنی نیست.

استدلال مور را در پنج سطر می‌توان چنین خلاصه کرد:

فرض کنید ویژگی «الف» (یک ویژگی طبیعی یا ناطبعی) معادل یا مترادف «خوبی» است.

اگر مقدمه ۱ درست باشد، پرسش «آیا الف خوب است؟» پرسشی گشوده نیست و در نهایت مراجعه به فرهنگ لغت متوجه این مطلب می‌شویم. (می‌توان این مقدمه را چنین نیز نوشت: اگر مقدمه ۱ درست باشد، ترکیب "الفِ ناخوب (یا بد)" ترکیبی خودمتناقض است.) اما پرسش «آیا الف خوب است؟»، همواره پرسشی گشوده است. (ترکیب «الف ناخوب (بد)» ترکیبی خودمتناقض نیست).

مقدمه ۱ درست نیست. (رفع تالی از ۲ و ۳)

«الف» معادل خوبی نیست.^۱

سؤال این است که این استدلال تا چه حد قانع‌کننده است؟ مور با این استدلال می‌خواهد نتیجه بگیرد که تحلیل‌گرایی در فرااخلاق نادرست است. لازم است اندکی به مقدمه ۱ و ۲ ببانددیشیم: فرض کنید خوب و لذت‌آور بودن مترادف هستند. پس سؤال آیا چیزهای خوب لذت‌آور هستند باید سؤال گشوده‌ای نباشد ولی مور مدعی است که این پرسش گشوده است. فرض کنیم که در این مورد شهردمان با مور یکسان است که لذت‌آور بودن با خوب مترادف نیست. ولی بعد مور ادامه می‌دهد که به جای الف هر چه قرار دهیم این پرسش گشوده است. این جمله آخر به این معنی است که "خوب" با هیچ الفی مترادف یا به لحاظ تحلیلی هم‌ارز نیست. این ادعا چیزی جز ادعای نادرستی تحلیل‌گرایی نیست. در واقع مور آنچه را می‌خواهد اثبات کند - یعنی نادرستی تحلیل‌گرایی - را به عنوان مقدمه خود در استدلال جای داده است و این چیزی جز مصادره به مطلوب نیست. این انتقاد اولین بار توسط ویلیام فرانکنا^۲ (۱۹۳۹) مطرح شد.

۱. الکساندر میلر نیز استدلال مور را در شش سطر به گونه‌ای دیگر بازسازی کرده است (Miller, 2003: 14).

2. William K. Frankena

۲-۱- نسخه اصلاح شده استدلال اولیه

همان طور که مایکل ریج^۱ (۲۰۱۴) اشاره کرده است، می‌توانیم با تغییراتی در استدلال بالا آن را از مصادره به مطلوب برهانییم:

با وجود این مطالب، می‌توانیم نسخه‌ای از استدلال پرسش گشوده ارائه کنیم که از ارتکاب به مصادره مطلوب مبری است.^۲ کفایت این استدلال را نوعی از استدلال به بهترین تبیین بدانیم. در این تفسیر، مقدمه اصلی استدلال این نیست که سؤالات مذکور مفهوماً همواره گشوده هستند. این مقدمه را به مقدمه‌ای بسیار ضعیف‌تر و کم مدعایتر تبدیل می‌کنیم که حداقل از نظر کاربران با کفایت زبان این سؤالات، سؤالات موجه و گشوده‌ای تلقی می‌شود. در گام بعد این استدلال چنین پیش می‌رود که بهترین تبیین برای این امر این است که این سؤالات واقعاً گشوده هستند. این استدلال مصادره به مطلوب نیست، چرا که مخالفان آن می‌توانند بپذیرند که این سؤالات واقعاً گشوده به نظر می‌رسند، ولی این امر در تناقض با نظریه آنان نیست (Ridge, 2014).

استدلال اصلاح شده را می‌توانیم به صورت زیر سطر بندی کنیم:

فرض کنیم ویژگی الف مترادف یا معادل خوبی باشد.

پرسش آیا «آنچه الف هست خوب نیز هست؟» برای همه فارسی‌زبانان دارای صلاحیت زبانی سؤالی مشروع و با معنی به نظر می‌رسد و به هیچ‌وجه مانند سؤال «آیا هر مجردی بدون همسر است»، نیست.

اگر نتوانیم تبیینی ارائه کنیم و اشتباه فارسی‌زبانان را به آن‌ها نشان دهیم، باید نتیجه بگیریم که «خوبی» معادل «الف» نیست.

تبیینی معادل آنچه در ۳ لازم است داده نشده است.

خوب نمی‌تواند مترادف یا به لحاظ تحلیلی هم‌ارز «الف» دانسته شود.^۳

1. Micheal Ridge

2. non-question-begging interpretation

۳. چنانکه گفته شد، این صورت‌بندی از استدلال با استناد به شیوه IBE (استدلال به نفع بهترین تبیین) می‌تواند از اتهام مصادره به مطلوب رها شود. به نظر می‌رسد به گونه‌ای می‌توان این اتهام را از صورت‌بندی اولیه برهان مور (که در بخش پیش ارائه شد) نیز دور کرد. ادعای فرانکا این بود که ما در صورتی در باور به مقدمه ۳ (در صورت‌بندی اولیه) موجه هستیم که از پیش در پذیرش نتیجه موجه باشیم، و این به معنای مصادره به مطلوب است. اما در پاسخ می‌توان گفت که تنها راه توجیه مقدمه ۳ این نیست که نشان دهیم نتیجه استدلال

اما حتی پس از تغییر این استدلال پرسش گشوده اصلاح شده مشکل دیگری دارد، و آن این است که صرفاً نظریات فرااخلاقی تحلیلی را رد می‌کند. اما اگر بخواهیم این استدلال تمام نظریات فرااخلاقی را به مخاطره بیندازد و اکسپرسیویسم تنها پیروز آن باشد، باید طبیعت‌گرایی غیرتحلیلی را نیز رد کند. طبیعت‌گرایی غیرتحلیلی نیز یکی از اشکال طبیعت‌گرایی است که از تمایز معنا - ارجاع^۱ بهره می‌برد (Miller, 2003: 16). این نوع طبیعت‌گرایی بر این باور است که واژه خوب با هیچ واژه دال بر خاصه‌هایی طبیعی به لحاظ تحلیلی هم‌معنا نیست ولی هم واژه «خوب» و هم واژه طبیعی مربوطه می‌توانند برای ارجاع به یک هویت به کار روند. دقیقاً همچون آب و H₂O که هر چند هم‌معنا نیستند ولی به یک چیز در جهان خارج ارجاع می‌دهند. بنابراین اگر بخواهیم به عنوان یک اکسپرسیویست تمام رقبا را با استدلال پرسش گشوده به چالش بکشیم، این نسخه از استدلال قادر به انجام چنین کاری برای ما نیست.

۲-۲- نسخه جدید استدلال پرسش گشوده

در ادامه، به شکل جدید استدلال مور می‌پردازیم و رابطه‌اش را با اکسپرسیویسم نشان می‌دهیم. هر چند آراء معرفت‌شناسانه مور امروزه چندان طرفداری ندارد ولی بسیاری از فیلسوفان، استدلال پرسش گشوده را حاوی نکته مهمی می‌دانند که به خوبی بیان نشده است. داروال، گیبارد و ریلتون^۲ سعی می‌کنند استدلال مور را به گونه‌ای بازسازی کنند تا هم از اشکالات موجود برهد و هم نکته مهمی را که مور به لحاظ شهودی درک کرده بود ولی به خوبی صورت‌بندی نکرده بود، به وضوح بیان کنند.

مور فکر می‌کرد که خوبی با خاصه‌های طبیعی تفاوت اساسی دارد، اما این تفاوت را به وضوح بیان نمی‌کرد. به نظر می‌رسد یک ارتباط و اتصال وثیق بین اعتقاد به یک حکم اخلاقی (حکم به خوب یا بد بودن یک چیز) و تحریک شدن به عمل، چنانکه آن حکم تجویز می‌کند، وجود دارد. اگر ضعف اراده و دیگر موانع روانشناسانه وجود نداشته باشند، حکم کردن به اینکه

برقرار است. بلکه چه بسا شهود مستقیم به مقدمه ۳ داشته باشیم. در این صورت دیگر مصادره به مطلوبی رخ نداده است. دقت کنید که این شیوه استدلال مبتنی بر IBE نیست، بلکه بر این فرض استوار است که صرف شهود (intuition) یا به نظر رسیدن (seeming) توجیه بخش است.

1. sense-reference distinction
2. Darwall, Gibbard, and Railton (1992)

فلان عمل به لحاظ اخلاقی درست (خوب) است مستلزم تحریک شدن به انجام آن عمل است (Darwall, Railton, and Gibbard, 1992, 117). اگر کسی ادعا کند که فلان عمل به لحاظ اخلاقی خوب یا درست است و در عین حال عنوان کند که، در غیاب ضعف اراده و فشارهای بیرونی و دیگر موانع روانشناسانه، دلیلی برای انجام آن عمل نمی‌بیند به نظر می‌رسد که معنا و مفهوم به «لحاظ اخلاقی خوب» را نفهمیده است (Chrisman, 2011: 33-36).

مثال زیر به درک این ویژگی احکام اخلاقی کمک می‌کند. دو جمله زیر را در نظر بگیرید:

۱- کمک به کودکان بی‌سرپرست به لحاظ اخلاقی عملی خوب و پسندیده است.

۲- کمک به کودکان بی‌سرپرست باعث بالا رفتن امنیت جامعه در آینده‌ای نه چندان

دور می‌شود.

جمله اول جمله‌ای اخلاقی است چرا که در آن با خاصه خوبی یا بدی سر و کار داریم. اما جمله دوم جمله‌ای توصیفی است. اگر کسی صادقانه ادعا کند که کمک به کودکان بی‌سرپرست به لحاظ اخلاقی خوب است و در عین حال عنوان کند که، در غیاب ضعف اراده و فشارهای بیرونی و دیگر موانع روانشناسانه، در حالی که توان مالی کافی را نیز دارد دلیلی برای انجام این عمل نمی‌بیند به نظر می‌رسد که معنای «خوب» را به درستی درک نکرده است. به نظر می‌رسد که باور به یک جمله اخلاقی عمل ما را متعین می‌کند و این همان اتصال بین جملات اخلاقی و عمل است. اما در جمله دوم، با فرض اینکه شخصی که به این جمله باور دارد، به لحاظ شرایط بیرونی و درونی کاملاً در شرایط یکسانی با شخص باورمند به جمله قبلی قرار دارد، به هیچ‌وجه عمل او متعین نمی‌شود و این شخص می‌تواند باور به این جمله را دلیلی برای کمک به کودکان بی‌سرپرست نداند. در واقع این جمله ارتباط مستقیمی با عمل ندارد، چرا که به سادگی ممکن است شغل این شخص به گونه‌ای باشد در شرایط ناامنی سود بیشتری کسب می‌کند. بنابراین هر چند او صادقانه باور دارد که کمک به کودکان بی‌سرپرست باعث بالا رفتن امنیت جامعه می‌شود، اما مایل به کمک به این کودکان نیست، چرا که امنیت، مطلوب او نیست. با کمک نکات بالا اکنون می‌توانیم بگوییم آن چیزی که مور حس می‌کرد جملات اخلاقی را از دیگر جملات جدا می‌کند همین اتصال درونی آن‌ها با عمل است. اکنون می‌توانیم صورت جدید استدلال مور را به گونه‌ای که میلر سطر بندی کرده است (Miller, 2003: 21-22) بیان کنیم:

۱- یک ارتباط درونی بین حکم به خوب بودن و تحریک به عمل وجود دارد.

۲- اگر چیزی قرار است جایگزینی برای خوبی باشد، باید مخل این ارتباط نباشد.
۳- به ازای هر خاصه طبیعی N که جایگزین خوبی کنیم، فارسی‌زبانان دارای صلاحیت زبانی می‌توانند موجوداتی تصور کنند که وجود این خاصه طبیعی را تصدیق می‌کنند و با این وجود، این تصدیق را دلیلی یا محرکی برای عمل نمی‌یابند. به عبارت دیگر، آن خاصه طبیعی نمی‌تواند حافظ آن ارتباط درونی باشد.

۴- اگر نتوانیم تبیینی ارائه کنیم و اشتباه فارسی‌زبانان را به آن‌ها نشان دهیم، باید نتیجه بگیریم که حکم به خوب بودن X این‌همان نیست با تصدیق به اینکه X دارای N است، چرا که تصدیق یاد شده یکی از ویژگی‌های حکم به خوب بودن را که همان ارتباط درونی با عمل است، حفظ نمی‌کند.^۱

با این صورت‌بندی این استدلال از انتقاد فرانکنا در امان می‌ماند، چرا که به جای اینکه با مصادره به مطلوب مدعی شویم اعتقاد ما به عدم ترادف خوبی با هر واژه دال بر ویژگی طبیعی درست است (سطر ۳ استدلال پیشین مور)، به مقدمه سه متوسل شده است که فارسی‌زبانان دارای صلاحیت چنین عقیده‌ای دارند و اگر کسی بتواند تبیینی ارائه کند و خطای فارسی‌زبانان را پیش روی آن‌ها آورد آنگاه این استدلال را از کار انداخته است.

از دیگر نکات مثبت این استدلال شمول آن است. این استدلال، طبیعی‌گرایی غیرتحلیلی و ناطبیعی‌گرایی غیرتحلیلی، از جمله رویکرد مور، را نیز به چالش می‌کشد. دلیل این امر در مقدمه یک صورت جدید استدلال پرسش گشوده نهفته است. فرض کنید به جای اینکه خوبی را معادل «آنچه خدا دستور داده است» بدانیم، آن را واژه‌ای تعریف‌ناپذیر بیان‌گریم که به یک ویژگی ناطبیعی بسیط ارجاع می‌دهد. حتی در این شرایط، روشن نیست که چگونه قادر خواهیم بود ربط بین این ویژگی ناطبیعی و عمل را توضیح دهیم. چرا باید باور به یک ویژگی ناطبیعی باعث تحریک ما به عمل شود؟ در واقع، مسئله این است که باور و خواسته دو هویت جداگانه‌اند ولی اینک در این نوع ناطبیعی‌گرایی به نظر می‌رسد که باور به یک امر واقع ناطبیعی خواسته‌ای برای ما فراهم می‌کند.^۲ برای طبیعی‌گرایی غیرتحلیلی نیز قضیه کاملاً مشابه است. در واقع این

۱. البته باید ذکر کنیم که میلر استدلال خود را در هفت سطر اقامه کرده است. با اندک تغییراتی می‌توانیم این استدلال را به مانند آنچه آورده شده در چهار سطر بازنویسی کرد.

۲. برای توضیح بیشتر درباره تحریک به عمل مراجعه شود به نظریه هیوم در باب انگیرش به عمل در مقاله (Chrisman, 2010).

استدلال به اندازه استدلال مور تحکم ندارد و کسی را متهم به مغالطه نمی‌کند، بلکه از آن‌ها می‌خواهد که اتصال اخلاق با عمل را توضیح دهند.

۳- عدم جامعیت استدلال جدید

ریلتون و دیگران در مقاله خود (۱۹۹۲) مدعی می‌شوند که نسخه جدید ارائه شده توسط ایشان در بین تمام نظریات فرااخلاقی تنها ناشناختی‌گرایی یا اکسپرسیویسم را به چالش نمی‌کشد. به سخن دیگر، آنان معتقدند که این نسخه، جامعیت مورد نظر را دارا است. در باب به چالش کشیدن نظریات تحویل‌گرایانه، آن‌ها می‌نویسند: «در ضمن، این تفسیر به ما کمک می‌کند تا دریابیم که این استدلال بر ضد تمام تعاریف تحویل‌گرایانه از هر نوعی - نه فقط آن‌ها که تاکنون بیان شده‌اند - متقاعدکننده است. بنابراین، ما به سوی ناشناخت‌گرایی به عنوان پیروز تاریخی استدلال پرسش‌گشوده هدایت می‌شویم» (Railton, Gibbard, & Darwall, 1992: 118, 119).

اما به نظر می‌رسد این ادعا، ادعای درستی نیست. ساجکتیویسم^۱، یکی از نظریات فرااخلاقی طبیعت‌گرایانه تحویل‌گرا است، که به نظر نمی‌رسد با این استدلال جدید به راحتی دچار چالش شود.

ساجکتیویسم دارای دو قرائت ساجکتیویسم فردگرایانه و ساجکتیویسم اجتماعی است. ساجکتیویسم فردگرایانه به این معنی است که زمانی ما حکمی اخلاقی صادر می‌کنیم، در واقع چیزی درباره احساسات و عواطف خودمان می‌گوییم. برای مثال، زمانی من می‌گویم «قتل نادرست است»، در واقع منظورم این است که من قتل را تأیید نمی‌کنم. اما در قرائت اجتماعی زمانی می‌گوییم «قتل نادرست است»، در واقع می‌گوییم اکثر افراد جامعه من قتل را نمی‌پسندند یا دوست ندارد، یا از این عمل انزجار دارند. در هر دو نسخه، جملات اخلاقی چیزی درباره احساسات و عواطف ما گزارش می‌کنند. در واقع برطبق این نظریه، جملات اخلاقی، گزارشی در باب احساسات و عواطف ما هستند که می‌توانند صادق یا کاذب باشند. توجه داشته باشیم که ساجکتیویسم کاملاً با اکسپرسیویسم متفاوت است. طبق اکسپرسیویسم، این جملات اصلاً گزارشی درباره چیزی نیستند که بعدها در باب صدق و کذب آن‌ها داور می‌کنیم (Miller, 2003: 36). جملات اخلاقی صرفاً قصد دارند به وجود یک حالت ذهنی اشاره کنند و به هیچ‌وجه آن حالت ذهنی را گزارش یا توصیف نمی‌کنند.

1. subjectivism

حال به وضعیت این دو قرائت در مواجهه با استدلال جدید پرسش گشوده نظری بیافکنیم. ساجکتیویسم اجتماعی به راحتی با این استدلال کنار زده می‌شود؛ چرا که کاملاً ممکن است که من تصدیق کنم که اکثر مردم جامعه من از دزدی انزجار دارند ولی این امر، عمل مرا تحت تأثیر قرار ندهد یعنی من را به پرهیز از عمل دزدی تحریک نکند. بنابراین حکم به اینکه دزدی بد است همان تصدیق به انزجار اکثر مردم از دزدی نیست. اما ساجکتیویسم فردگرایانه چه ارتباطی با این استدلال دارد؟ به نظر می‌رسد، ساجکتیویسم فردگرایانه به وسیله شکل جدید استدلال پرسش گشوده که توسط داروال، گیبارد و ریلتون طراحی شده است، قابل رد نیست. به جمله "دزدی نادرست است" نظری بیافکنیم. طبق نسخه ساجکتیویستی فردگرایانه، این جمله اخلاقی، گزارشی درباره گوینده این جمله است. هر یک از گزارش‌های زیر می‌تواند معنای ساجکتیویستی این حکم اخلاقی باشد: «من دزدی را دوست ندارم» یا «من نمی‌خواهم دزدی کنم» یا «من دزدی را تأیید نمی‌کنم». حال مطابق ساجکتیویسم فردگرایانه، وقتی کسی حکم می‌کند دزدی بد است، در حقیقت گزارش می‌دهد که دزدی را دوست ندارد (یا تأیید نمی‌کند یا دوست ندارد انجام دهد). از سوی دیگر، ما صداقت^۱ را برای این شخص پیش فرض داریم. وقتی این گزارش صادقانه باشد و موانع روانشناسانه و امثال آن وجود نداشته باشد، واقعاً دزدی نخواهد کرد. این امر به این معنی است که عمل او به نحوی متعین شده است و ارتباط عمل با اخلاق فراهم شده است. همان طور که می‌بینیم، این نظریه، نظریه‌ای تحلیلی است چرا که جملات و احکام اخلاقی را با گزارش‌هایی درباره عواطف و احساسات شخص مفهوماً معادل می‌گیرد. ولی همان طور که دیدیم، این نظریه با استدلال جدید پرسش گشوده کنار زده نمی‌شود، این در حالی است که استدلال قدیم در شکل اصلاح شده‌اش به راحتی می‌تواند این نظریه را به چالش بکشد: اگر به جای N، تأیید فردگرایانه و یا دوست داشتن و یا خواستن فردگرایانه بگذاریم، به این ترتیب که وقتی می‌گوییم «راستگویی خوب است» یعنی «من می‌خواهم راست بگویم» یا «من دوست دارم راست بگویم» یا «من راست گویی را تأیید می‌کنم» در واقع در حال روایت نسخه فردگرایانه ساجکتیویسم هستیم. همان طور که واضح است این استدلال، به راحتی این نوع ساجکتیویسم را به چالش می‌کشد. در نتیجه، برخلاف ادعای سه فیلسوف پیش گفته، که معتقد بودند قرائتشان تمام نظریات تحویل‌گرا و ناتحویل‌گرای

1. sincerity

موجود را به چالش می کشد - به گونه ای که اکسپرسیویسم تنها بازمانده آن خواهد بود - چنین ادعایی صادق نیست.

اما در نهایت رابطه اکسپرسیویسم و بدیل های آن در مواجهه با استدلال پرسش گشوده چیست؟ هیچ یک از دو نسخه استدلال پرسش گشوده به تنهایی نمی توانند تمام رقبای اکسپرسیویسم را رد کنند. اگر نسخه اصلاح شده را ملاک قرار دهیم، اکسپرسیویسم و البته نظریات طبیعی و ناطبوعی گرای ناتحویل گرا استدلال را به سلامت پشت سر می گذرانند. اگر نسخه جدید را ملاک قرار دهیم، اکسپرسیویسم و سابجکتیویسم فردگرایانه، آزمون را با موفقیت پشت سر می گذرانند. آیا راهی وجود دارد تا اکسپرسیویسم تنها رهیده از استدلال فوق باشد؟

به نظر می رسد که استدلال اصلاح شده و استدلال جدید هر دو استدلالات معتبری هستند. اگر هر دو استدلال معتبر باشند، به نظر می رسد که اکسپرسیویست می تواند از هر دو استدلال استفاده کند. اگر این دو استدلال همزمان به کار گرفته شوند هر یک، می توانند گروهی از رقبای اکسپرسیویسم را کنار بزنند و در مجموع، این نظریه را به عنوان تنها نظریه ای که با این استدلال به چالش کشیده نمی شود، معرفی کنند. نگاهی به جدول زیر گویای مطلب فوق است.

	طبیعت گرای تحلیلی*	طبیعت گرای غیر تحلیلی	ناطبوعت گرای تحلیلی	ناطبوعت گرای غیر تحلیلی
استدلال قدیم	***No	No	No	No
استدلال اصلاح شده	***Yes	No	Yes	No
استدلال جدید	No	Yes	Yes	Yes
اجتماع استدلال گشوده و استدلال جدید	Yes	Yes	Yes	Yes

* سابجکتیویسم، یکی از نظریه های طبیعت گرایانه تحلیلی است.

**NO: استدلال، گروه مربوطه را به چالش نمی کشد.

***Yes: استدلال، گروه مربوطه را به چالش می کشد.

نتیجه گیری

در این نوشتار در باب دو موضوع سخن گفتیم. اولاً، نسخه های مختلف استدلال پرسش گشوده چگونه و تا چه میزان نظریات فرااخلاقی مختلف را به چالش می کشند. همان طور که گفته شد، این استدلال ها یک استدلال مهلک و قاطع بر ضد شناختی گرای نیست؛ و به این معنی نیست که آن ها دچار مغالطه ای شده اند. اگر نظریه پردازان این نظریه های مختلف، بتوانند تبیینی برای آنچه در سطر سه استدلالات پیش گفته آمده، ارائه دهند و خطای

فارسی‌زبانان را به آن‌ها نشان دهند، استدلال را بی‌اثر می‌کنند. این استدلال صرفاً یک بار تبیینی سنگین بر دوش انواع شناختی‌گرایی می‌نهد. آن‌ها باید یک تبیین جایگزین برای آنچه در مقدمه سه استدلال این بالا آمده است، بیابند. اما اکسپرسیویسم، همان‌طور که گفته شد، از این استدلال به سود خود بهره می‌برد. ثانیاً، برخلاف ادعای واضعان این استدلال‌ها، نشان دادیم که هیچ‌کدام از نسخ استدلال پرسش گشوده به تنهایی نمی‌توانند تمام اشکال شناختی‌گرایی را به چالش بکشند. در پایان، نشان دادیم که هر چند هیچ‌یک از نسخ به تنهایی قادر به انجام این مهم نشد، ولی اگر دو نسخه اخیر استدلال پرسش گشوده را چونان دو نسخه مستقل معتبر در نظر بگیریم، از آنجایی که هر یک قادرند نظریات خاصی را به چالش بکشند، در مجموع با این دو استدلال معتبر همه نظریات شناخت‌شناسانه به چالش کشیده می‌شوند. در نتیجه ناشناختی‌گرایی یا اکسپرسیویسم نهایت استفاده از این نظریه خواهد برد.

منابع

1. Chrisman, Matthew, 2005, "Review of Allan Gibbard's *Thinking How to Live*", *Ethics* 115: 406-412.
2. _____, 2008, "Expressivism, Inferentialism, and Saving the Debate" *Philosophy and Phenomenological Research*, vol. 77(2): 334-358.
3. _____, 2011, In Christian Miller (ed.), *Continuum Companion to Ethics*. Continuum. pp. 29
4. Darwall, Gibbard, and Railton, 1992, "Toward fin de siècle ethics: Some trends", *Philosophical Review* 101, 115-89.
5. Dreier, James, 1990, "Internalism and Speaker Relativism", *Ethics* 101: 6-26.
6. DeRose, Keith, 1992, "Contextualism and Knowledge Attributions", *Philosophy and Phenomenological Research* 52: 913-929.
7. DeRose, Keith (1995) "Solving the Skeptical Puzzle", *Philosophical Review* 104: 1-52
8. Field, Hartry, 1998, "Epistemological Nonfactualism and the A Prioricity of Logic", *Philosophical Studies* 92: 1-24.
9. _____, 2009, "Epistemology Without Metaphysics", *Philosophical Studies* 143: 249-290
10. Frankena, W.K, 1939, "The Naturalistic Fallacy, *Mind*", Vol.48, No.192 pp. 464-477
11. Gibbard, Allen, 1990, *Wise Choices, Apt Feelings*, Harvard University Press, Cambridge, MA.

12. Mackie, J. L, 1977, *Ethics: Inventing Right and Wrong*, Penguin Books, Harmondworth.
13. Miller, Alexander, 2003, *An Introduction to Contemporary Meta-ethics*, Blackwell
14. Moore, G.E, [1903] 1993, *Principia Ethica*, rev. edn. Cambridge: Cambridge, University Press.
15. Railton, P, 1996, "**Moral realism: prospects and problems**", In W. Sinnott-Armstrong and M. Timmons (eds) *Moral Knowledge*. New York: Oxford University Press, 49-81.
16. Schroeder, M, 2010, *Non cognitivism in Ethics*, New York: Routledge.
17. Ridge, M, 2014, "**Moral Non-naturalism**" in: Stanford encyclopedia of philosophy, available at: <https://plato.stanford.edu/entries/moral-non-naturalism/>
18. Wiggins, D, 1991, "**Moral cognitivism, moral relativism, and motivating Moral beliefs**", *Proceedings of the Aristotelian Society* 91, 61-85.
19. Wright, Crispin, 2005, "**Contextualism and Scepticism: Even-Handedness, Factivity and Surreptitiously Raising the Standards**", *Philosophical Quarterly* 55: 236-262.